

تاریخ وصول: ۹۱/۳/۷

تاریخ پذیرش: ۹۱/۵/۱۵

بررسی تطبیقی شخصیت از دیدگاه جلال الدین مولوی با آبراهام مازلو

مسعود حجازی^۱

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، گروه روانشناسی، زنجان، ایران

حسین آریان

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، گروه ادبیات فارسی، زنجان، ایران

فهیمة شجاعی^۲

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، کارشناسی ارشد گروه روانشناسی بالینی، زنجان، ایران

چکیده مقاله:

مولانا مانند بسیاری از شاعران و نویسندگان این سرزمین کهن در سرودن آثار خود دیدگاه‌های انسان‌گرایانه دارد. مولانا با نظر به عظمت و نیروهای گوناگونی که در انسان سراغ دارد، چه در قلمرو فردی و چه در قلمرو اجتماعی، اصالت را از آن انسان می‌داند و در سرتاسر مثنوی این «انسان محوری» کاملاً به چشم می‌خورد. از این منظر اندیشه‌های مولوی بسیار به روانشناسان انسان‌گرا از جمله مازلو نزدیک است. آبراهام مازلو بنیانگذار و رهبر معنوی جنبش روانشناسی انسان‌گرا محسوب می‌شود. او شدیداً از رفتارگرایی و روانکاوی، مخصوصاً رویکرد فروید به شخصیت انتقاد کرد. به عقیده مازلو در صورتی که روان‌شناسان فقط انسانهای نابهنجار و آشفته را بررسی کنند، خصوصیات مثبت انسان مانند خشنودی، خرسندی، و آرامش خیال را نادیده می‌گیرند. از این رو وی به مفاهیم مثبت و از جمله خود شکوفایی تاکید کرد. مازلو معتقد بود در صورتی که نتوانیم بهترین نمونه‌های انسان، خلاق‌ترین،

^۱- Masod1357@yahoo.com

^۲- Shojaee.fahimeh@yahoo.com

سالم‌ترین و پخته‌ترین افراد جامعه را بررسی کنیم ماهیت انسان را دست کم می‌گیریم. در این پژوهش تلاش بر آن است تا نزدیکی‌های اندیشه مولوی، به عنوان یک عارف ایرانی، با رهبر روانشناسان انسان‌گرا، مازلو، مورد بررسی تطبیقی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها:

مولوی، مازلو، شخصیت، روانشناسی انسان‌گرایی.

Archive of SID

پیشگفتار

بی‌تردید، از زمان تاسیس نخستین آزمایشگاه روانشناسی توسط ویلهلم وونت^۱ آلمانی در سال (۱۸۷۹) تا کنون روانشناسی پیشرفت چشمگیر و فزاینده‌ای داشته و این پیشرفت معلول عوامل مختلفی بوده است. پژوهش و کنجکاوی، که یکی از تمایلات طبیعی بشر است، می‌تواند یکی از این عوامل باشد. کنجکاوییی که باعث شد روانشناسان برای ارضای این حس، که مجهولات زیادی را به وجود آورده بود، علم روانشناسی را در حیطه‌های مختلف مطالعه و بررسی کنند. یکی از حیطه‌های مورد بررسی می‌تواند شخصیت باشد. شخصیت که از جمله مفاهیم مبهم روانشناسی است که تعریف‌های متعددی از آن شده است. می‌توان گفت هدف تمامی یافته‌های روانشناسی دست‌یابی به شخصیت است. شخصیت حیطه‌ی جداگانه‌ای از روانشناسی مثل روانشناسی تحولی، روانشناسی بالینی و مانند آن نیست بلکه روانشناسی به عبارتی شخصیت‌شناسی^۲ است.

قرآن کریم کتاب انسان‌شناسی است و در روانشناسی خود به رفتار و عمل اصالت می‌دهد و شخصیت انسان را مجموعه عقاید، رفتار و اعمال او می‌داند و عقاید را نیز بدون عمل نمی‌پذیرد که جز عمل و نتیجه آن چیزی برای انسان نیست و آدمی در گرو اعمال و رفتار خویش است. (به نقل از روانشناسی و عرفان، ص ۱۰۳)

در جهان هستی، هر شخص یگانه و بی‌همتا است؛ زیرا هیچ دو فرد انسانی از نظر خلق، علایق، رفتارها و دیگر ویژگی‌های شخصیتی کاملاً مشابه نیستند. در رفتار آدمی وجه اشتراک قابل ملاحظه‌ای وجود دارد؛ یعنی بیشتر مردم الگوهای رفتاری نسبتاً ثابت دارند. توصیف

^۱- Wilhelm wundt

^۲- personology

سنخ‌های شخصیتی ممکن است به ما امکان دهد که افراد را به گونه‌ای طبقه بندی کنیم که برخی از الگوهای مهم رفتاری آن به دقت قابل توصیف باشد.

در حال حاضر روان‌شناسان قرن بیست و یکم روان‌شناسی شخصیت را به صورت جریان مسلط روان‌شناسی در آورده‌اند که می‌توان گفت دارای دیدگاه‌هایی از قبیل: روانکاوی، رفتارگرایی، انسان‌گرایی، شناخت‌گرایی و... است. در این میان به نظر می‌رسد جای دیدگاهی به شخصیت که در چهار چوب فرهنگ و ادب ایران باشد خالی می‌نماید. این پژوهش که به بررسی مقایسه‌ای شخصیت از دیدگاه مولانا با آبراهام مازلو پرداخته، سعی دارد پیوندی بین روانشناسی و ادبیات در چهار چوب فرهنگ و ادب ایران برقرار کند و تاکنون پژوهشی با این عنوان در کشور صورت نگرفته است.

وقتی از پیوند بین روانشناسی و ادبیات صحبت می‌شود منظور این نیست که ما در مقاله‌های خود از بیان ادبی استفاده کنیم یا در توضیح مطالب خود یا جذاب ساختن آنها از شعری یا جمله‌ای استفاده کنیم. بلکه منظور این است که چگونه می‌توانیم از ادبیات به عنوان بافت (یا زمینه) و مخصوصاً ساز و کار راهبرد در فرآیند مقایسه شخصیت بین دو دیدگاه استفاده کنیم.

مردم به شکل خود انگیخته از ادبیات استفاده می‌کنند و شعرهایی از فردوسی، سعدی، حافظ،... را به تناسب موضوع بحث یا ارتباط کلامی استفاده می‌کنند و گاه از آن به عنوان دستور العمل زندگی سود می‌جویند اما مردم و متخصصان روانشناسی، درباره اثر گذاری آن اشعار کمتر به کندوکاو می‌پردازند و کمتر کنجکاوی نشان می‌دهند. یکی از کارهای مهمی که در روانشناسی در ایران باید پذیرفت، فرمول بندی این گونه اثرگذاری‌ها و اثر پذیری‌هاست تا بتوان از منابع بسیار غنی ادبیات در شناخت صفات و خصوصیات افراد آن ادبیات و فرهنگ استفاده کرد. لازم به ذکر است بدانیم در برهه‌ای از زمان به سر می‌بریم که در زندگی پیشرفته امروزی اغلب لازم می‌شود از دیدگاه افرادی همچون مولانا در این قرن نگران بهره جست و پژوهش حاضر برای رسیدن به چنین هدفی انجام گرفته است

اهداف تحقیق

- کشف و بررسی مفاهیم روان‌شناسی موجود در مثنوی مولوی؛
- بررسی بعد روان‌شناسی شخصیت و اندیشه مولوی؛

- مقایسه آراء و اندیشه‌های مولوی با آبراهام مازلو درباره شخصیت؛
- ارائه یک کار جدید در حیطه روانشناسی شخصیت؛
- صحنه گذاشتن بر این مهم که بین عقاید مولوی، به عنوان انسان شناس شرقی و برخی روان شناسان شخصیت مانند آبراهام مازلو به عنوان انسان شناس غربی نوعی همگرایی و اشتراک عقیده درباره شخصیت وجود دارد.

بحث و بررسی

بررسی عقاید مولانا

برای پرداختن به عقاید مولانا ابتدا لازم است پنج قلمرو فکری و جهان بینی مولانا مورد بررسی قرار گیرد:

- ۱- داستان پردازی: در این بخش مولانا با داستان پردازی و تمثیل‌ها و تشبیه‌ها به بیان موضوعات ذهنی خود می‌پردازد و توجهی ندارد که همه داستان‌ها صحیح است یا نه.
- ۲- بینش علمی مولانا: در این قلمرو ابتدا دو مساله مورد توجه قرار می‌گیرد. مساله اول: توجهات و آگاهی‌های علمی مولانا است. در این زمینه حتی ابتکارات جالبی را هم دارا بوده است. مانند حدس وجود جاذبیت و مسایل مربوط به روانکاوی و تضادهای درونی و بیرونی. مساله دوم: مولانا بعضی مسایل غیر علمی را به عنوان قضایای علمی ثابت شده مطرح کرده است که بعدها از نظر علمی مردود شناخته شده است.
- ۳- قلمرو جهان بینی مولانا: مولانا شناخت جهان هستی را محدود به واقعیت هستی نمی‌کند، جهان هستی به عنوان یک واقعیت برای مولانا مطرح شده است اما وی اصرار دارد که اثبات واقعیت‌ها را بر باز شدن و به فعلیت رسیدن ابعاد و استعداد آدمی مستند بداند و به جای استفاده از کلمه استعداد، کلماتی از قبیل چشم، دل و عقل و معقول به کار می‌برد و استدلال مستقیم به متناهی بودن جهان نمی‌آورد، اما معتقد است جهان هرچه باشد ذره‌ای ناچیز در برابر عظمت خداوند است و مانند یک عالم عینی گرا با طبیعت رو به رو می‌شود.
- ۴- قلمرو معرفتی مولانا: از نظر مولانا جهان را نمی‌توان با هیچ نظام و سیستم معرفتی بست و محدود ساخت. مولانا دو نوع اساسی معرفت را از یکدیگر تفکیک می‌کند: معرفت جزئی را با محصول حواس و عقل نظری و معرفت کلی را نتیجه شهود و تزکیه نفس و تکامل روحی می‌داند.

۵- قلمرو عرفانی مولانا: روش معرفتی مولانا در قلمرو عرفانی که در پیش گرفته است فوق العاده جالب است. عرفان مثبت مولانا چیزی را از جهان و انسان حذف نمی‌کند. معرفت‌های مولانا همگی در مسیر عرفان مثبت به کار می‌روند و همه معلوماتی را که از شناخت انسان و جهان به دست می‌آورد در استخدام یک معرفت عالی در می‌آورد که با شور عرفانی آمیخته است. اصالت شور و هیجان مولانا وابسته به ریشه‌های عمیقی است که او درباره انسان و جهان به دست آورده است.

بررسی عقاید مازلو

مهمترین مباحث مازلو در تدوین سلسله مراتب نیازها و بررسی خودشکوفایی خلاصه شده است. مازلو سلسله مراتبی از پنج نیاز فطری را معرفی کرد که رفتار انسان را برانگیخته و هدایت می‌کنند. این نیازها به قرار زیر هستند:

نیازهای فیزیولوژیکی^۱

نیازهای ایمنی^۲

نیازهای تعلق پذیری و عشق^۳

نیازهای احترام^۴

نیازهای خود شکوفایی^۵

مازلو این نیازها را غریزی می‌داندست و منظور وی این بود که آنها «عوامل تعیین کننده ارثی محسوس» دارند. با این همه این نیازها «به راحتی توسط یادگیری، انتظارات فرهنگی، ترس، و مخالفت به تعویق می‌افتد».

طبق نظریه مازلو، اشخاص خودشکوفای، از نظر انگیزش اساسی خود با افراد دیگر فرق دارند. مازلو تبیین انگیزشی جداگانه‌ای را برای اشخاص خودشکوفای معرفی کرد که آن را فرا انگیزش^۶ نامید.

^۱- Physiological needs.

^۲- Safety needs.

^۳- Belongingness and love needs.

^۴- Esteem needs.

^۵- Self actualization needs.

^۶- Metamotivation.

از نظر مازلو، فرا انگیزش به معنی حالتی بود که انگیزش در آن اصلاً نقشی را ایفا نمی‌کرد. اشخاص خود شکوفا برای انجام چیز بخصوصی برانگیخته نمی‌شوند، در عوض آنها از درون رشد می‌کنند.

از آنجایی که تمام نیازهای کمبود افراد خود شکوفا برآورده شده‌اند، آنها در سطحی فراتر از تلاش برای هدف خاص جهت ارضا کردن یک نیاز کمبود عمل می‌کنند. آنها در حالتی از «هستی» قرار دارند. آنها به صورت برانگیخته، طبیعی و مسرت آمیز انسانیت کامل خود را بیان می‌کنند.

ویژگی‌های افراد خود شکوفا را می‌توان در موارد زیر نام برد:

پذیرش خود، دیگران و طبیعت، درک واضح واقعیت، خود انگیزتگی، سادگی و طبیعی بودن،

احساس تعهد نسبت به یک آرمان، استقلال و نیاز به خلوت، تازگی فهم و درک، تجربیات اوج، علاقه اجتماعی، روابط میان فردی عمیق، تحمل و پذیرش دیگران، خلاقیت و نوآوری، و در نهایت مقاومت در برابر فشارهای اجتماعی.

در آثار و حکایت‌های مثنوی معنوی، مولانا نیز سلسله مراتب نیازها و ویژگی‌های افراد خود شکوفا را بیان نموده که در حکایت‌های ذکر شده در این پژوهش به خوبی مشخص و آشکار هستند.

دفتر اول مثنوی

در داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک، مولانا شخصیت شاه را این گونه معرفی می‌کند و آن را تمثیلی از عقل و روح می‌داند. از دیدگاه مازلو پادشاه شخصیتی خود شکوفا و خواستار تحقق خود است. مازلو معتقد است محبت و عشق در افراد خود شکوفا خالص است، مانند پادشاه:

بود شاهی در زمانی پیش از این ملک دنیا بودش و هم ملک دین
یک کنیزک دید شه بر شاه راه شد غلام آن کنیزک، پادشاه

(مولانا، ۱۳۷۲: دفتر اول، ب: ۳۷-۳۶)

مازلو: اگر یک رابطه عشقی سالم به عنوان نیاز برآورده نشود فرد به طرق مختلف دستخوش بیماری می‌شود. یکی از مناسب‌ترین و کامل‌ترین نمونه‌های تعالی من، رابطه عشقی سالم است.

چون خرید او را و برخوردار شد آن کنیزک از قضا بیمار شد

(همان، ب: ۴۰)

مازلو: افراد خود شکوفا عاشق نمی‌شوند که خود را ارضا کنند بلکه آن‌ها فطرتاً خودانگیخته هستند. دوست می‌دارند چون افرادی با محبت و در عین حال مهربان و صادق هستند.

جان من سهلست، جانِ جانم اوست دردمند و خسته‌ام، درمانم اوست

(همان، ب: ۴۴)

مازلو: یک بیماری در نظر زوج خوب، بیماری هر دو به شمار می‌رود نه بدشانسی یکی از آن‌ها؛ در این حالت به طور خودکار احساس مسئولیت به وجود می‌آید، چنان است که گویی هر دوی آن‌ها به طور همزمان دچار بیماری شده‌اند.

آن کنیزک از مرض چون موی شد چشم‌شه از اشکِ خون چون جوی شد

(همان، ب: ۵۲)

مازلو: افراد خود شکوفا افراد دیگر را عمیقاً دوست دارند:

شه‌طبیبان جمع کرد از چپ و راست گفّت جان هر دو در دست شماست

(همان، ب: ۴۳)

مازلو: افراد خود شکوفا و خواستار تحقق خود، در راه عشق ایثار می‌کنند مانند پادشاه که وقتی کنیزک بیمار شد به دستور طبیب الهی برای پیدا کردن زرگر فرستاد و او را به مدت ۶

بررسی تطبیقی شخصیت از دیدگاه جلال الدین مولوی با آبراهام مازلو / ۱۷۷

ماه تنها گذاشت، افراد خود شکوفا واقعیت را به درستی در می‌یابند و شرایط نامشخص را تحمل می‌کنند.

شه فرستاد آن طرف یک دو رسول حاذقان و کافیان بس عدول

(همان، ب: ۱۸۶)

شه بدو بخشید آن مه روی را جفت کرد آن هر دو صحبت جوی را

(همان، ب: ۲۰۱)

مازلو: عشق‌های شهوانی و الهی اساساً با هم تفاوت دارند و پادشاه:

پاک بود از شهوت و حرص و هوا نیک بد او لیک نیک بد نما

(همان، ب: ۲۳۶)

شاه آن خون از پی شهوت نکرد تو رها کن بد گمانی و نبرد

(همان، ب: ۲۳۱)

مازلو: افراد خود شکوفا در فکر و عمل، آدمی خود جوش و خودکار هستند و با بصیرت و آگاهی عمل می‌کنند. ادراک‌های افراد سالم هنگامی که عاشقند کارآمدتر و دقیقتر است تا هنگامی که عاشق نیستند.

شاه بود و شاه بس آگاه بود خاص بود و خاصه الله بود

(همان، ب: ۲۴۲)

مولانا پزشکان دربار را مدعیان ارشاد تمثیل کرده است که مازلو می‌گوید روحانیون نیز با آموزش‌های مذهبی برای رسیدن به تجربه‌های والا، انسان‌ها را به والاگرایی می‌رسانند.

جمله گفتندش که جانبازی کنیم فهمم گرد آریم و انبازی کنیم

(همان، ب: ۴۶)

هر چه کردند از علاج و از دوا گشت رنج افزون و حاجت ناروا

(همان، ب: ۵۱)

مازلو از تجربه‌های والا صحبت می‌کند. تجربه‌های معنوی که می‌تواند برای هر فردی اتفاق بیفتد.

وی می‌گوید: انسان تمام عیار در لحظاتی خاص وحدت کائنات را درک می‌کند. با آن می‌آمیزد. در آن می‌آرامد و کاملاً از شوق خویش برای یگانگی خشنود است. وی می‌گوید، مردم در تجربه‌های والا و بعد از آن به طور ویژه‌ای احساس خوش اقبالی، خوشبختی و تلطیف می‌کنند.

پا برهنه جانبِ مسجد دوید

سجده گاه از اشکِ شه پر آب شد

خوش زبان بگشاد در مدح و دعا:

من چه گویم؟ چون تو می‌دانی نهان

بار دیگر ما غلط کردیم راه

زود هم پیدا کنش بر ظاهر

دید در خواب او که پیری رو نمود

(همان، ب: ۶۲-۵۵)

شه چو عجز آن حکیمان را بدید

رفت در مسجد، سوی محراب شد

چون به خویش آمد ز غرقاب فنا

کای کمینه بخششت ملک جهان

ای همیشه حاجت ما را پناه

لیک گفتمی گر چه می‌دانم سرت

در میان گریه خوابش در ربود

گفت:

گر غریبی آیدت فردا، ز ماست

ای شه! مژده! حاجتت رواست

(همان، ب: ۶۳)

مازلو: افراد خود شکوفا ساختار خوی مردم گرا دارند. آن‌ها به دیگران احترام می‌گذارند و در برابر همه مردم، صرف نظر از طبقه اجتماعی، سطح تحصیلات، وابستگی سیاسی یا دینی و

نژاد و رنگ آن‌ها بردبار و شکبیا هستند. مانند پادشاه در ملاقاتش با طیب الهی و دیدار با زرگر:

شه به جای حاجیان فا پیش رفت پیش آن مهمان غیب خویش رفت

(همان، ب: ۷۴)

دست بگشاد و کنارانش گرفت همچو عشق اندر دل و جانش گرفت

دست و پیشانش بوسیدن گرفت وز مقام و راه پرسیدن گرفت

(همان، ب: ۴-۹۳)

ملاقات با زرگر:

شاه دید او را بسی تعظیم کرد مخزن زر را بدو تسلیم کرد

(همان، ب: ۱۹۸)

اما افراد روان رنجور از لحاظ عاطفی به دیگران وابسته‌اند مانند کنیزک. مازلو: عشق اساساً عبارت است از اشتیاق و محبت توأم با لذت شادی، رضایت، احساس غرور و حتی وجد و شغف از برخوردار بودن از این احساس. در هر صورت در نگرستن به معشوق و با او بودن لذت است و در جدایی از او اندوه و افسردگی. وی عقیده دارد که ناکامی در برآورده ساختن نیاز به عشق، علت اصلی ناسازگاری هیجانی می‌باشد.

دید از زاریش، کوزارِ دلست تن خوشست و او گرفتارِ دلست

عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل

(همان، ب: ۱۰۹-۱۰۸)

مازلو: افراد خود شکوفا به آسانی ممکن است عمیقاً عاشق افرادی شوند که از جمال و زیبایی بی بهره‌اند. دیگران به این حالت می‌گویند عاشقان کورند اما بهتر است آن را سلیقه یا قوه ادراک عالی بنامیم. با توجه به این گفتار مازلو، کنیزک فرد خود شکوفا نیست بلکه انگیزه

عشق وی انگیزه D یا کمبود نامیده می‌شود. انگیزش کمبود تلاش برای چیزی خاص جهت جبران کردن. مولانا نیز می‌گوید:

چون ز رنجوری جمالِ او نماند جان دختر در وبالِ او نماند
چونک زشت و ناخوش و رخ اندک اندک در دل او سرد شد
زردشد عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود

(همان، ب: ۶-۲۰۴)

دفتر دوم مثنوی

مولانا در این حکایت (قصه جوخی و آن کودک که پیش جنازه پدر خویش نوحه می‌کرد) کوتاه می‌گوید که قلب گمراهان و عاریان از معنا نیز همچون گور تنگ و تاریک است و از هر گونه لوازم ایمان و ایقان، عریان است اما در عین حال با طنزی تلخ، زندگی طبقات محروم جامعه را به خوبی نقاشی کرده است.

مازلو نیز می‌گوید: انسان برای خود شکوفایی، ابتدا باید سلسله مراتب نیازهایش برآورده شود. نیازهای ابتدایی در هرم مازلو مهمترین و نیرومندترین نیازها هستند. این نیازها غریزاند و عوامل تعیین کننده ارثی محسوس دارند و باید این نیازها حداقل ارضا شده باشند. همان طور که در بخش عقاید مازلو این سلسله مراتب نیازها بیان شد، در این داستان نیز نیازهای فیزیولوژیکی (گرسنگی... تشنگی و...) و ایمنی (داشتن امنیت و دوری از خطر)، تعلق‌پذیری و عشق و دوست داشتن (پذیرفته شدن)، نیازهای احترام (عزت نفس، جلب تأیید دیگران) با کمترین درصد نیز در طبقات محروم اجتماع برآورده نمی‌شود، هر چند موارد استثنا نیز وجود دارد اما این افراد از این طبقات به خود شکوفایی نمی‌رسند؛ زیرا افراد گرسنه اشتیاقی به ارضا کردن نیاز سطح بالاتر مثل احترام احساس نمی‌کنند، فکر و عملشان مشغول یافتن غذا می‌باشد و زمانی که ارضا شدند توسط نیاز بالاتر برانگیخته می‌شوند.

کودکی در پیشِ تابوتِ پدر زار می‌ناید و بر می‌کوفت سر
کای پدر آخر کجا ات می‌برند؟ تا ترا در زیرِ خاکی بفشردند

بررسی تطبیقی شخصیت از دیدگاه جلال الدین مولوی با آبراهام مازلو / ۱۸۱

می‌برندت خانه‌یی تنگ و زحیر
نی در او قالی و نه در وی حصیر
نه چراغی در شب و نه روز نان
نی در او بوی طعام و نه نشان
نه در معمور، نی بر بام راه
نی یکی همسایه کو باشد پناه
خانه‌یی بی‌زینهار و جای تنگ
که در او نه روی می‌ماند نه رنگ
گفت جوچی با پدر: ای ارجمند
والله این را خانه ما می‌پرند
گفت جوچی را پدر: ابله مشو
گفت: ای بابا، نشانی‌ها شنو
این نشانی‌ها که گفت او یک به یک
خانه ما راست بی‌تردید و شک
نه درش معمور، نه صحن و، نه بام
نه حصیر و نه چراغ و نه طعام
(مولانا، ۱۳۷۲: دفتر دوم، ب: ۳۸-۳۱۲۷)

دفتر سوم مثنوی

مازلو اظهار می‌دارد افراد خود شکوفا با روش متداول جامعه، یا روشی که بهترین مردم یا هر کس دیگری می‌بینند، نمی‌بینند؛ زیرا که تنها به داوری و ادراک عاری از تعصب و پیش‌داوری خویش متکی‌اند.

پیل اندر خانه‌ای تاریک بود
عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی
اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
گفت: همچون ناو دانست این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن برو چون باد بیزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود
گفت: شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی را کف چو بر پایش بسود
گفت: خود این پیل چون تختی بدست
فهم آن می‌کرد، هر جا می‌شنید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود
(مولانا، ۱۳۷۲: دفتر سوم، بیت ۶۷-۱۲۶۰)

در این داستان تمثیلی فیل کنایه از حقیقت مطلق (= ذات الهی) و «تاریکی» کنایه از این دنیاست و عقل و روح آدمی در زندانِ حواس، و «دست ساینده‌گان بر اندام پیل» کنایه از کسانی که می‌کوشند حقیقت مطلق را با مقیاس‌های محدود و نارسای عقلی و تجربی خود بشناسند. همه می‌کوشند حقیقت را پیدا کنند اما راه به مقصود نمی‌برند و هر یک جلوه‌ای از حقیقت مطلق را نمایانده‌اند. شمع کنایه از نور کشف و یقین است.

هرگاه چنین نوری در قلب و بصیرت آدمی درخشیدن گیرد، به کشف تمامت حقیقت نایل می‌شود. مازلو با مولانا هم عقیده است. وی می‌گوید: هر اندازه بتوانیم واقعیت را عینی‌تر منعکس کنیم بهتر می‌توانیم از عهده استدلال منطقی برآییم، به نتایج درست برسیم و کلاً از لحاظ عقلی از کارآیی بیشتری برخوردار باشیم.

چشم حس همچون کف دست ست و بس نیست کف را بر همه او دسترس

(همان، ب: ۱۲۷۰)

مازلو می‌گوید وقتی فردی سلسله نیازهایش برآورده شد می‌تواند فردی خود شکوفا شود و درک کارآمدی از واقعیت داشته باشد. افراد خود شکوفا، دنیای خود، از جمله دیگران را به وضوح و به صورت عینی می‌بینند بدون اینکه پیش داوری‌ها یا پیش پنداری‌ها باعث سوگیری آن‌ها شود و توانایی آن را دارند که دنیای خود را با تازگی، تعجب و بهت زدگی تجربه کنند. یک تجربه. ممکن است برای اشخاصی که خود شکوفا نیستند کهنه شود. مولانا نیز می‌گوید باید از دنیای مادی بیرون شوی تا حقیقت را ببینی و درک کنی.

لیک پایت نیست تا نقلی کنی یا مگر پا را از این گِل بر کنی
چون کنی پا را، حیاتت زین گِل است این حیاتت را روش بس مشکل ست
چون حیات از حق بگیری ای روی پس شوی مستغنی از گِل، می‌روی
تا پذیرا گردی ای جان نور را تا ببینی بی حُجُب، مستور را

(همان، ب: ۸۱-۱۲۸۲)

مازلو نیز می‌گوید تعصب و پیش داوری نمی‌گذارد تا خود شکوفا شویم.

سخت‌گیری و تعصب خامی‌ست تا جنینی کار خون آشامی‌ست

(همان، ب: ۱۲۹۸)

دفتر چهارم مثنوی

داستان قصه آن صوفی که زن خود را با بیگانه‌ای بگرفت:

این داستان حکایت خیانت زن صوفی به شوهر خود می‌باشد. هر چند مولانا زن صوفی را تمثیلی از اهل دغا آورده است اما داستان حکایت از خیانت یک زن بر مرد خود را بیان می‌کند.

مازلو در این باره گفته است افرادی که در یک رابطه، فقط بعد جنسی آن را در نظر می‌گیرند افرادی نابالغ هستند. هر چند می‌گوید در یک رابطه عشقی سالم، عشق باید باشد تا رابطه جنسی وجود داشته باشد. مازلو از اوج لذت جنسی به عنوان یک تجربه عارفانه یادآوری می‌کند و عشق را یک جاذبه روحانی، یک انتقال^۱ و یک تجربه عرفانی می‌داند.

سلامت روان از دوست داشته شدن ناشی می‌شود نه از محروم بودن از محبت؛ افراد خود شکوفا محبت می‌ورزند. آنها توان دوست داشته شدن و قابلیت مورد محبت بودن را دارند. مازلو می‌گوید افراد خود شکوفا در عشق خیانت نمی‌کنند و عشق‌های شهوانی و الهی اساساً با هم تفاوت دارند.

صوفی آمد به سوی خانه روز خانه یک در بود و زن با کفش دوز
جفت گشته با رهی خویش زن اندر آن یک حجره از وسواس تن...
اعتماد زن بر آن کو هیچ بار این زمان فا خانه نامد او ز کار

(مولانا، ۱۳۷۲: دفتر چهارم، ب: ۱۶۳-۱۵۸)

مازلو می‌گوید زنان خودشان باید وجوه متعالی خود را احساس کنند. دلیل اصلی نارضایتی یک زن از مردش ممکن است بیانگر این باشد که مرد تصورات و خیالات و رویاهای او با مرد واقعیش همخوانی ندارد و می‌گوید مسأله دقیق این است که هر چه رابطه عشقی به طور عمیق‌تری رضایت‌آمیز باشد، ضرورت کمتری برای هر نوع اجباری به روابط

^۱- Atransfer.

جنسی با افراد سوای زن یا شوهر به وجود می‌آید و نیاز به محبت از مسائل جنسی ناشی نمی‌شود و یک رابطه عشقی سالم، مؤثرترین راه پر کردن شکاف پر نشدنی بین دو انسان جدا از هم می‌باشد.

چون زنِ صوفی تو خاین بوده‌ای دام مکر اندر دغا بگشوده‌ای

(همان، ب: ۲۱۴)

مولانا درباره هم کفو بودن در ازدواج می‌گوید:

کی بود این کفو ایشان در زواج؟ یک در از چوب و دری دیگر ز عاج
کفو باید هر دو جفت اندر نکاح ورنه تنگ آید نماند ارتیاح

(همان، ب: ۱-۱۹۷)

مولانا می‌گوید افراد از لحاظ مالی و ظاهری و شرعی و اجتماعی برای ازدواج باید هم کفو باشند. اما مازلو عکس این قضیه را بیان می‌کند و معتقد است این قضیه [غیر هم کفو بودن] فقط در افراد سالم می‌تواند صدق داشته باشد؛ زیرا در آزمایشی که انجام داده بود افراد جذب جنس‌های مخالف می‌شدند و آنها مهارت‌ها و استعدادهایی را که خود فاقد آن هستند صادقانه تحسین می‌کنند.

دفتر پنجم مثنوی

در این حکایت، گوی که تنها در جزیره زندگی می‌کند نفس اماره است، این نفس تابع هوی و هوس است و بر حسب دستورات مهلک، انسان را وادار به کارهای زشت می‌کند و به تعبیر دیگر روح انسانی را به اعتبار غلبه حیوانیت نفس اماره می‌گویند. جزیره تمثیلی از دنیاست. گاو همیشه نگران است که علف‌ها تمام شود.

یک جزیره سبز هست اندر جهان اندر او گاو نیست تنها، خوش دهان
جمله صحرا را چرد او تا به شب تا شود زفت و عظیم و متعجب
شب ز اندیشه که فردا چه خورم گردد او چون تارِ مو لاغر ز غم

بررسی تطبیقی شخصیت از دیدگاه جلال الدین مولوی با آبراهام مازلو / ۱۸۵

اندر افتد گاو با جوع البقر تا به شب آن را چرد او سر به سر
باز شب اندر تب افتد از فزع تا شود لاغر ز خوف منتجع
که چه خواهم خورد فردا وقت خور؟ سالها اینست کار آن بقر

(مولانا، ۱۳۷۲: دفتر پنجم، ب: ۲۸۶۴-۲۸۵۶)

مولانا می گوید نفس حریص آدمی وی را می ترساند که همیشه چیزی نباشد.

هیچ روزی کم نیامد روزی چیست این ترس و غم و دلسوزی؟
نفس آن گاو است و آن دشت این جهان کوهمی لاغر شود از خوف نان
که چه خواهم خورد مستقبل؟ عجب لوت فردا از کجا سازم طلب؟

(همان، ب: ۶۹-۲۸۶۸)

مازلو می گوید افراد خود شکوفا هم از غذا لذت می برند و هم در عین حال آن را در طرح کلی زندگی نسبتاً بی اهمیت تلقی می کنند. همچنین غذا یقیناً جای نسبتاً بی اهمیت را در فلسفه آرمانشهر، در بهشت، در زندگی ایده آل و در فلسفه ارزشها و اخلاق می گیرد. انسانهایی که تنها به ارضای نیازهای فیزیولوژیکی (گرسنگی، تشنگی، نیازهای جنسی) می اندیشند به خود شکوفایی نمی رسند.

مولانا به این گونه افراد پیشنهاد می کند:

سالها خوردی و کم نامد ز خور ترک مستقبل کن و ماضی نگر
لوت و بوت خورده را هم یاد آر منگر اندر غابر و کم باش زار

(همان، ب: ۷۱-۲۸۷۰)

دفتر ششم مثنوی

داستان آن عجوزی که روی زشت خویشان را جندره و گلگونه می ساخت و ساخته نمی شد و پذیرا نمی آمد. این حکایت مولانا وصف الحال کسانی است که با وجود زشتی باطن

می‌کوشند ظاهری خوشایند برای خود سازند و دیگران را فریب دهند. پیرزن مذکور نماد کسانی است که چهره فاضیح باطنی خود را با آرایه‌های کتب الهی مزین می‌سازند. مازلو معتقد است مذهب مورد قبول عام می‌تواند به سهولت بیشتر زندگی را نامقدس کند، مثلاً کلیسا و تشکیلات را اساسی‌تر و مهم‌تر از پیام آور وحی نخستین می‌انگارند. آن‌هایی که تنها معنای تحت اللفظی فرمول‌های کلامی را می‌گیرند و معنی اصلی واژه‌ها را فراموش می‌کنند.

مازلو نگران این است که مذهب در معرض خطر است. زمانی که برخی کلیساها و سران تشکیلات عملاً تجربه‌های عرفانی را توهین به مقدسات می‌نامند و خود عرفا را تحت تعقیب قرار می‌دهند مانند پیر زن مذکور در داستان مولانا. مولانا این افراد را این‌گونه توصیف می‌کند:

تو بنه نامش عجوز سالخورد
نه پذیرای قبول مایه یی
نه هس و نه بیهشی و نه فکر
توبه تویش گنده مانند پياز
(مولانا، ۱۳۷۲: دفتر ۶، بیت: ۵۴-۱۲۵۰)

ترک من گوی ای عجوزه درد بیس
تا شود رؤیت مُلَوْن همچو سيب
تا فروشی و ستانی مرحبیا؟
(همان، بیت: ۸۱-۱۲۸۶)

چون مسن گشت و درین ره نیست مرد
نه مر او را رأس مال و پایه یی
نه دهنده، نه پذیرنده خوشی
نه زبان، نه گوش، نه عقل و بصر

صد بلیسی تو، خمیس اندر خمیس
چند دزدی عشر از علم کتاب
چند دزدی حرف مردان خدا

با این اوصاف مولانا به آنان پیشنهاد می‌کند:

دفتر خود ساز آن آیینه را
(همان، بیت: ۱۲۹۳)

صیقلی کن یک دو روزی سینه را

بررسی تطبیقی شخصیت از دیدگاه جلال الدین مولوی با آبراهام مازلو / ۱۸۷

نکته: در دفتر اول، چهارم و ششم، مولانا به داستان‌هایی پرداخته است که شخصیت اصلی، یا یکی از شخصیت‌های اصلی آنان را زنان تشکیل می‌دهد و قابل ذکر است که در این داستان‌ها زنان تمثیل هستند. مثلاً در داستان عاشق شدن پادشاه به کنیزک، کنیزک تمثیل نفس اماره:

یک کنیزک دید شه بر شاه راه

شد غلام آن کنیزک پادشاه مرغ جانش در

قفس چون می‌طپید

شد غلام آن کنیزک پادشاه

(مولانا، دفتر ۱، بیت: ۳۹-۳۸)

در داستان قصه صوفی که زن خود را با بیگانه‌ای بگرفت زن نماد اهل دغا و ظاهرسازان دینی:

صوفی آمد سوی خانه روز

خانه یک در بود و زن با کفش دوز

جفت گشته بارهی خویش زن

اندر آن یک حجره از وسواس تن

اعتماد زن بر آن کو هیچ بار

این زمان فا خانه نا آمد او زکار...

بارها زن نیز این بد کرده بود

سهل بگذشت آن و سهلش می نمود

چادر خود را برو افگند زود

مرد را زن ساخت و در برگشود

چون زن صوفی تو خاین بوده‌ای

دام مکر اندر دغا بگشودی

(مولانا، دفتر ۴، بیت: ۲۱۴-۱۵۸)

و در داستان آن عجزه که روی زشت خود را گلگونه می‌ساخت و پذیرا نمی‌آمد، عجزه نمادی از سوء استفاده کنندگان از کتب الهی می‌باشد.

بود کم ییری نود ساله کلان

یر تشنج روی و رنگش زعفران...

عشق شوی و شهوت و حرصش تمام عشق صید و پاره پاره گشته دام

(مولانا، دفتر ۶، بیت ۳۱-۱۲۲۸)

تخم نادر در فضیحت کاشتی در جهان تو مصحفی نگذاشتی
صد بلیسی تو، خمیس اندر خمیس ترک من گوی، ای عجزوزه درد بیس

(همان، بیت: ۸۶-۱۲۸۵)

اما مولانا وجود زنان را نیکو خصال تعریف می‌کند. در واقع به رغم برخی نمادسازی‌ها و تمثیل‌گرایی‌های منفی‌اش از زنان، حامی واقعی و پشتیبان راستین آنها بوده است. آن‌ها را صاحب حق می‌دانست و جور و ستم بر آنان را ناروا می‌پنداشت.

مادر فرزند را بس حق‌هاست او نه در خور چنین جور و جفاست

(مولانا، دفتر ۵، ب: ۲۲-۴۰)

می‌شود مبدل به خورشید تموز آن مزاج بارِ بَرْدِ العَجْوَز
می‌شود مبدل به سوز مریمی شاخ لب خشکی به نخلی خرمی

(مولانا، دفتر ۶، ب: ۹۶-۱۲۹۵)

آنچه روشن است در طریقت و مرام مولانا، اهمیت و احترام زن در کنار دیگر اندیشه‌های آزاد منشانه مولانا است. به باور مولانا زن هیچ گونه تفاوتی با مرد ندارد. زن نیز می‌تواند صاحب عشق الهی و دارای روح خدایی شود.

به تعبیر گولپینارلی، مولوی شناس نامی، مولانا چون مقام والا برای زن قائل بود همواره زندگی سالم خانوادگی را ارج می‌نهاد. بدین سبب هیچ گاه پایبند شهوت و اسیر هوای نفس نشد. مولانا علاوه بر اینکه زنان را جلوه جمال الهی خوانده است بر خلاف عقیده عده‌ای، اعتقاد به اختفا و باور به گوشه نشینی و کنج عزلت اختیار کردن زنان نداشت. به تعبیر دیگر، از نظر مولانا حضور زن را نه تنها مردود و ناپسند نباید بر شمرد بلکه باید ضروری و واجب پنداشت. ظاهراً وی بیشتر بر آن باور بود که هر چه منع شود میل و رغبت به آن افزوده می‌شود به همین سبب همواره بیان داشت «اگر زن نخواهد کار ناشایست کند اگر منع کنی و

نکنی نخواهد کرد و اگر برعکس بخواهد منع جز افزودن میل او ثمر دیگری ندارد» در واقع پیرو چنین طرز تفکر و پیامد چنین اندیشه‌ای بود که او آزادی زنان را محترم می‌شمرد. مولوی بدان باور بود که زن نماد آفرینش است و نه تنها مخلوق، بلکه جلوه خالق هم است:

پرتو حق است آن، معشوق نیست خالق است آن گوییا، مخلوق نیست

(مولانا، دفتر اول، بیت: ۲۴۴۸)

مولانا دارای دو دیدگاه مثبت و منفی نسبت به زن است. دیدگاه منفی او را نیز باید دیدگاهی منطقی نسبت به زن برشمرد. عشق مجازی از نظر مولانا جایگاه خاص دارد مشروط بر اینکه با هوی و هوس آلوده نشود. به باور او زن نماد عشق الهی است و عشق اکسیر حیات است. پله‌ای برای ملاقات خدا:

چون که یک‌ها محو شد آنک تویی مرد و زن چون یک شود آن یک تویی

(مولانا، دفتر اول، بیت: ۱۷۹۶)

مازلو روان‌شناس انسان‌گرا درباره شخصیت زن چنین بیان می‌کند: از منظر جاودانگی، می‌توان هر زنی را نمادی بالقوه دید. یک الهه، یک روحانی یا یک پیشگو؛ می‌توان او را مام زمین، پستان‌های جاری جاودان، زهدانی که حیات از آن زاده می‌شود و خالق جان انگاشت. زنی که در جهان کمبودها، جهان نگرانی‌ها، صورت حساب‌ها، دلواپسی‌ها، جنگ‌ها، ترس‌ها و دردها دیده شود. زنی است موهن و نه مقدس، گذراست و نه جاوید، محدود است و نه بی‌کران و غیره. اینجا ما در زن چیزی می‌بینیم که به همان میزان حقیقت است. آنها می‌توانند هرزه، خودخواه، کله پوک، احمق، ابله، گربه صفت، بی‌ارزش، ملال‌آور، پست و جنده وش باشند. ساخت نقصان و ساخت تعالی هر دو می‌توانند متساویاً حقیقت داشته باشند، وی بیان می‌دارد اگر به زن در دنیای امروز تنها به کمبودهایش نگاه شود زنی نامقدس است و اگر فقط زن را بانوی مقدس یا مادر بدانیم مردان دیگر نمی‌توانند با زنان رابطه جنسی داشته باشند و آن وقت تنها با زنان روسپی رابطه پیدا خواهند کرد.

مردانی که به زن تنها به عنوان ابزار جنسی می‌اندیشند و او را با نام‌های کاملاً جنسی می‌خوانند زن را شخصیت‌زدایی می‌کنند و این آشکارا برای زن بد است و به طریقی پوشیده‌تر برای مردان بسیار بد است. به این معنی که هر استثمارگری با استثمارگر بودن خودش را تخریب می‌کند.

مازلو بیان می‌دارد هدف روان‌شناسی سالم این است که این دو در هم ادغام شوند یا به تناوب جایگزین یکدیگر گردند و یا به طریقی در هم بیامیزند و از آن به عنوان امری مقدس نام برد.

مرد و زن چون یک شود آن یک تویی چون که یک‌ها محو شد آنک تویی

(همان)

نتیجه‌گیری:

اگر به تاریخچه روانشناسی از زمان‌های دور مراجعه کنیم روشن است که همواره وجود روح یا به تعبیری نفس، همواره مطرح و اهمیت آن بدیهی بوده است، چنانکه علم النفس نیز امروزه در روانشناسی جایگاهی خاص دارد. اما آنچه در روان نوین بیشتر حائز اهمیت و تاکید است روانشناسی است که متکی بر اصول علمی و آنچه که امروزه علمی است. می‌بایست قابل مشاهده و آزمایش و قابل اندازه‌گیری باشد. بدیهی است که پیشرفت روانشناسی مدیون علمی بودن آن بوده و وجود پژوهش‌ها و نظریه‌های مختلف علمی موجب انقلاب عظیمی در روانشناسی شده است و از این رو پیچیدگی‌های روحی قابل مشاهده و آزمایش و اندازه‌گیری نبود و در نتیجه از نظر علمی به معنای امروزی^۱ قابل بررسی نیست. اما آیا وجود عوامل مختلف روحی و روانی در سلامت آدمی و نیاز مبرم به آن قابل چشم پوشی است؟ وجود عواملی چون عشق، تنفر، حسادت ورنج را همگی تجربه کرده‌ایم بدون آنکه امروزه روانشناسی به معنای علمی به آن پرداخته باشد و یا توضیحی برای آن داده باشد. به نظر می‌رسد همه ما نیاز داریم که شناخت

^۱ - به معنای امروزی گفته می‌شود چون می‌دانیم که علوم همواره نسبی هستند و طبق نظریه «پس اثبات گرایی post positivism» یا «سازندگی» شاید آنچه امروز نظریه قابل قبول است در آینده اینگونه نباشد.

بیشتر و گسترده‌تری در مورد پیچیدگی‌های روحی و عوامل تشکیل دهنده آن داشته باشیم تا بتوانیم بهتر و سالم‌تر و کارآمدتر زندگی کنیم. دانشمندان و علمای ایران در طول قرون پیش همواره به این نیازهای بشری توجه داشته و آن را در عناوین مختلف مطرح کرده‌اند تا نیاز بشر را به آن متوجه سازند. از دانشمندانی چون ابن سینا، ملاصدرا، فارابی، و... گرفته تا شاعران و بزرگانی چون حافظ، عطار و... مولانا.

مولوی در اشعار نغز خود چون روانشناسی چیره همه ظرایف روح آدمی را در قالب اشعار و داستان‌های زیبا و جذاب مطرح نموده است. آنچه به عنوان نتیجه و خلاصه می‌خواهیم مطرح نماییم آن است که اگر از نظر صنعتی، جامعه امروز ما رشد و توسعه‌ای برق آسا را طی می‌کند ولی از جنبه روحی و روانی جامانده است و شاید روزی نه چندان دور مجبور به بازگشت شود؛ زیرا برای پرواز همواره دو بال لازم است و در کنار علوم مادی همواره نیاز به امور معنوی و روحی آشکار است و نیاز به پژوهش در این زمینه‌ها بیش از گذشته احساس می‌شود.

این پژوهش بر آن بود تا با تکیه بر فرهنگ خودمان در باب روانشناسی سخن گوئیم تا همواره مترجم نظریه‌های غربی نباشیم و نیازهای روانی خود را مطابق با فرهنگ و آیین خود پاسخگو باشیم.

منابع و مأخذ:

- ۱- احمدی، علی اصغر؛ (۱۳۶۸). روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلام. تهران: نشر دانشگاه امیر کبیر.
- ۲- افراسیاب پور، علی اکبر، روانشناسی و عرفان، ۱۳۹۰، چاپ اول، تهران، انتشارات خرمشهر.
- ۳- ترخان، مرتضی؛ (۱۳۸۶)، ارزشیابی شخصیت، تهران: نشر دانشگاه پیام نور.
- ۴- پورافکاری، نصرت الله؛ (۱۳۷۳). فرهنگ جامع روانشناسی - روانپزشکی انگلیسی فارسی. تهران: نشر فرهنگ معاصر.
- ۵- جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۹). مولوی و جهان بینی‌ها. تهران: موسسه تدوین آثار علامه جعفری
- ۶- حیدر نژاد، محمد؛ (۱۳۷۶). حکایت شمس. تهران: نشر وتقی.
- ۷- خیریه، بهروز؛ (۱۳۸۴). نقش حیوانات در داستانهای مثنوی معنوی. تهران: نشر فرهنگ مکتوب
- ۸- دلاور، علی؛ (۱۳۸۶). مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی. تهران: نشر رشد.
- ۹- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ (۱۳۷۷). نقدی بر مکاتب روانشناسی. تهران.
- ۱۰- دو آن شولتز، ترجمه گیتی خوشدل؛ (۱۳۶۶). روانشناسی کمال (الگوهای شخصیت سالم). تهران: نشر نو.
- ۱۱- دوان شولتز و سیدنی الن شولتز، ترجمه: یحیی سید محمدی (۱۳۷۹). نظریه‌های شخصیت. تهران: نشر ویرایش.
- ۱۲- ریتا ال، اتکینسون... [و دیگران]؛ مترجمان: محمد نقی براهنی... [و دیگران]؛ (۱۳۸۴)، روانشناسی هیلگارد، تهران: نشر رشد.
- ۱۳- زارع، حسین؛ (۱۳۸۶). روان شناسی یادگیری. تهران: نشر دانشگاه پیام نور.
- ۱۴- زمانی، کریم؛ (۱۳۷۸). شرح جامع مثنوی معنوی. تهران: نشر اطلاعات.
- ۱۵- ستاری، جلال؛ (۱۳۸۴). عشق نوازی مولانا. تهران: نشر مرکز.

- ۱۶- سیاسی، علی اکبر؛ (۱۳۷۹). نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی. تهران: نشر دانشگاه تهران.
- ۱۷- شریفی، حسن پاشا؛ (۱۳۸۷). ارزشیابی شخصیت. تهران: نشر دانشگاه پیام نور
- ۱۸- شریفی نیا، محمد حسین(۱۳۸۶). بررسی دیدگاه مولوی در زمینه اختلالات روانی و روشهای درمانی.پایان نامه کارشناسی ارشد
- ۱۹- شعاری نژاد، علی اکبر؛ (۱۳۸۶)، روان شناسی رشد ۱، تهران: نشر دانشگاه پیام نور.
- ۲۰- شولتز، دی پی شولتز اس. آ. ترجمه: علی اکبر سیف و همکاران؛ (۱۳۷۰). تاریخ روانشناسی نوین. تهران: نشر رشد.
- ۲۱- عبد المالکی، سعید(۱۳۸۶):. بررسی مقایسه آراء مولانا و کارل راجرز درباره فرآیند خودشکوفایی (انسان). پایان نامه کارشناسی ارشد
- ۲۲- عمید، حسن؛ (۱۳۷۳). فرهنگ لغات فارسی. تهران: نشر امیر کبیر.
- ۲۳- محسنی جاوید، مریم(۱۳۸۶). مقایسه نظریه‌های روانشناسی با دیدگاه مولانا. پایان نامه کارشناسی ارشد
- ۲۴- مزلو، آبراهام؛ ترجمه: شیوا رویگریان؛ (۱۳۶۶). روانشناسی شخصیت سالم. تهران: نشر هدف.
- ۲۵- مزلو، آبراهام؛ ترجمه: احمد رضوانی؛ (۱۳۶۷). انگیزش و شخصیت. تهران: نشر قدس.
- ۲۶- مزلو، آبراهام؛ ترجمه: علی اکبر شاملو؛ (۱۳۸۶). مذاهب - ارزش‌ها و تجربه‌های والا.تهران: نشر آگاه.
- ۲۷- معین، محمد؛ (۱۳۸۶) فرهنگ لغت فارسی. تهران: نشر امیر کبیر
- ۲۸- مولانا، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، به اهتمام: محمد استعلامی، ۶ ج، ۱۳۷۲، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوار.
- ۲۹- هاشمیان، سید احمد؛ (۱۳۸۷). علم النفس از دیدگاه دانشمندان اسلامی. تهران: نشر دانشگاه پیام نور.